

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: رابرت دریفوس
برگردان از: داکتر فرهاد زرگر
۱۴ اپریل ۲۰۱۶

گروگان نزد خمینی

۶



فصل سوم

«خیانت در واشنگتن»

در بین ماه‌های نومبر ۱۹۷۹ تا اپریل ۱۹۸۰ تمام جهان هر روز افکارشان درگیر مشکل گروگان‌گیری پنجاه و سه نفر امریکائی به وسیله مهاجمین ایرانی در تهران بود. هیچ دولتی در جهان، در طول مدّت این پنج ماه بدون در نظر گرفتن گزارشات دقیق از روسیه شوروی، کشورهای اروپای غربی، جاپان، کشورهای عربی و یا کشورهای در حال پیشرفت جهان سوم، نمی‌توانست در مورد گروگان‌ها کمترین تصمیمی بگیرد و یا اظهار نظری کند. همینطور که وضعیت گروگان‌گیری به‌خامت می‌گرائید، ده‌ها تن از رهبران سیاسی جهان از یافتن هر گونه راه حلی ناامید شدند و خود را برای احتمال وقوع جنگ جهانی سوم آماده می‌کردند. در این مدّت هر وقت وضعیت کمی رو به بهبودی می‌رفت، با احتیاط کارهای دیگر را که عقب افتاده بود دنبال می‌کردند. خلاصه همه چیز به دور «بحران» امریکا – ایران می‌چرخید. این بحران آزمایش خیلی خوبی برای روبه روشن شدن با بحران در جهان بود.

از بین تمام دولت‌های جهان، دولت امریکا کمتر از همه دولت‌ها از گروگان‌گیری امریکائی‌ها در شگفت بود. زیرا اشغال سفارت امریکا با آگاهی و پشتیبانی کامل دولت کارتر به وقوع پیوسته بود. تهاجم خمینی به سفارت این پتانسیل را به وجود آورد که دقیقاً این نمایش انگلیس – امریکائی تبدیل به همکاری تمامی کشورهای اروپای غربی و جاپان با امریکا

وانگلیس شود. اما اتحاد دولت کارتر با اخوان المسلمین نه با مأموریت موفقیت آمیز جنرال هوایزر در ایران و نه با گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا، به پایان نرسید.

بعد از قبضه کردن قدرت توسط خمینی، دولت آمریکا برنامه آموزش و فروش تسلیحات نظامی به ایران را ادامه داد. در حالی که آیت‌الله خمینی سروصدا و فحش و بد و بیراه علیه آمریکا به راه انداخته بود و آمریکا را «شیطان بزرگ» می‌خواند، واشنگتن میزان زیادی اسلحه برای سپاه پاسداران خمینی ارسال داشت.

هواپیماهای هرکولس و بوئینگ ۷۴۷ باربری مرتباً بین نیویورک و ایران در پرواز بودند و قطعات هلی‌کوپتر و هواپیماهای نظامی ساخت آمریکا را به ایران حمل می‌کردند. این تجهیزات جنگی برای جنگ علیه استان کردستان در غرب ایران بشدت مورد نیاز رژیم خمینی بودند. فروش این قطعات رسماً مورد تأیید وزارت امور خارجه آمریکا بوده و در همان وقت به وسیله آگرتیو ریویو، وال استریت جورنال، فایننشال تایمز لندن و بسیاری نشریات دیگر روز گزارش داده شد.

از اواخر تابستان ۱۹۷۹ مأمورین اطلاعاتی آمریکا (سی.آی.ا.) به عنوان مشاوران اطلاعاتی برای سازمان اطلاعات ایران، ساواما، وارد ایران شدند. برطبق منابع سازمان «سیا» سازمان اطلاعاتی آمریکا حتی قبل از انقلاب در ایران مشغول آموزش دادن پارتیزن‌های خمینی در ارتش بوده‌اند. این ارتباط بعد از پیروزی انقلاب در ایران ادامه یافت. دیوید آعرون از شورای امنیت ملی به همراه وارن کریستفر و رمزی کلارک، یک تیم شصت نفره از اعضای سی.آی.ا. را ترتیب دادند که در جنوری ۱۹۷۹ و همزمان با آمدن جنرال رابرت هوایزر وارد ایران شدند که تغییر قدرت از رژیم شاه به خمینی را تسهیل کنند.

از سوی ایران نیروهای سایه‌ئی و ظاهری مانند ابراهیم یزدی که در آمریکا آموزش دیده بود و مصطفی چمران به عنوان مشاورین خمینی مأمور سازماندهی سپاه پاسداران و فروپاشی ارتش بزرگ شاه شدند. مشاورت های نظامی و برنامه‌ریزی برای آماده کردن تسلیحات نظامی برای انتقال قدرت به خمینی به طور موقت کاملاً جدا از پیچیدگی گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکائی ارزیابی می‌شد.

بسختی می‌توان باور کرد که مسئولین آمریکا که رهبری کشور را به عهده دارند اینطور بی‌احتیاطانه و غیر مسؤولانه عمل کنند که جان تعداد زیادی آمریکائی، و از طرفی دیگر صلح جهانی را در یک خطر جدی قرار دهند که ستراتیژی سیاسی پیش برند. اما در سپتمبر ۱۹۷۹ بخوبی روشن شد که فرانسه، آلمان غربی و همپیمانان آنها علاقه‌ای به بهره‌برداری از فشار انگلیس - آمریکائی ندارند و با تمام توان به دنبال برنامه خود برای بازسازی سیستم مالی اروپا هستند. خلاف تهدید پنهانی و تحریم غیر مستقیم از جانب لندن و واشنگتن، کشورهای اروپای غربی بیانیه مستقل خود را صادر کرد که بنابر آن بیانیه خواهان به وجود آمدن اتحادی با کشورهای عربی و کشورهای دیگر عضو اوپک و نیز هندوستان، مکزیک و شوروی، در حول ستراتیژی شعار صلح و توسعه بودند. دولت کارتر معتقد بود که با به وجود آوردن یک بحران ساختگی در ایران، می‌تواند شوک بین‌المللی ایجاد کرده و بدینوسیله از همپیمانانش بخواهد که بیشتر حول محور «متحدها ناتو» با دولت آمریکا همکاری کنند. از این جهت آمریکا وانمود کرد که با وجود کشتی‌های نیروی دریائی آمریکا در حال حرکت به طرف اقیانوس هند، و واحد های ویژه نیروی هوائی در حال آماده باش، و با این که رئیس جمهور آمریکا تهدید به فرستادن ارتش آمریکا به ایران را دارد، تهدید جنگ جهانی در شرف است و با در نظر گرفتن این که دوسوم نفت صادراتی جهان از ناحیه خلیج فارس عبور می‌کند، چگونه ممکن است کشورهای اروپائی خواسته متحد اصلی خود، آمریکا، را حول محور ناتو نادیده بگیرند؟

از زمان به قدرت رسیدن کارتر در سال ۱۹۷۷، دولت او به دنبال دلایل قانع‌کننده‌ای بود که نیروی دریایی هوایی آمریکا را برای اشغال منابع نفتی عربستان سعودی و امارات روانه کند. هم‌اکنون با گروگان‌گیری امریکائیان در ایران، آمریکا یک بهانه قوی به دست آورد. بنابراین اینطور به نظر می‌رسد که مصطفی چمران که آنوقت رئیس پولیس مخفی خمینی بود، نقشه اشغال سفارت آمریکا را از دولت کارتر گرفته و نقشه تدریجی آن را در اواخر سپتامبر ۱۹۷۹، همزمان با وقتی که به سمت وزیر دفاع ایران گماشته شد، به تأیید نهائی رسانده است.

در همان ماه افراد لیبرال ایرانی در قدرت مانند حسن نزیه که در رأس شرکت ملی نفت ایران بود، به تدریج از سمت‌های خود برکنار شدند و سران اصلی رژیم تماماً از بین شورای داخلی و مخفی‌خوان‌المسلمین انتخاب شدند.

همکار و متحد چمران، ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه رژیم در همان وقت برای شرکت در مجمع عمومی ملل متحد در نیویورک به سر می‌برد. او که اکنون خود را به عنوان یک ایدئولوگ اسلام انقلابی فرض می‌کرد، در سالون‌های ملل متحد، نیز، برای خود به عنوان یک رادیکال دو آتشه دشمن «شیطان بزرگ» آمریکا شهرت یافت.

بالاخره در ضمن سخنرانی غیرضروری «انقلابی»، در ملل متحد، یزدی فرصت یافت که یک ملاقات دوستانه با شورای روابط خارجی آمریکا در نیویورک ترتیب دهد که در آنجا بعد از سخنرانی، به طور خصوصی با مقامات شورای روابط خارجی برای مدت چند ساعت ملاقات‌هایی انجام داد. روز بعد نیز یزدی با وزیر امور خارجه آمریکا سایروس ونس یک ملاقات خصوصی، در پشت درهای بسته انجام داد.

در پنجم اکتوبر فایننشیل تایمز لندن گزارش داد که در نتیجه این ملاقات‌ها، واشنگتن دستور ارسال مجدد مقدار زیادی اسلحه را در سطح وسیع به ایران صادر کرده و در نظر دارد که «تعداد معدودی تکنیسین» نیز به ایران روانه کند. در ایران وزیر دفاع، چمران، توضیح داد که ایران به دنبال «مشاورین خارجی» برای آموزش نیروهای ارتش و سپاه پاسداران می‌گردد. از سوم تا پنجم اکتوبر ۷۹ همچنین ایالات متحده آمریکا شروع به گسترش و تقویت نیروهای نظامی آمریکا در اقیانوس هند را کرد.

همزمان، سلطان قابوس عمان، که دست‌نشانده و آموزش دیده انگلیس بود پیشنهاد کرد که کشور عمان برای «محافظت» کشتیرانی در خلیج مایل است که آمریکا در خاک آن کشور پایگاه نظامی داشته باشد. یزدی در یک مصاحبه سریعاً اشاره کرد که ممکن است ایران برای حفاظت دریای عمان و خلیج با دولت عمان متحد شود. یزدی گفت که او با هیچ برنامه‌ای از سوی دولت عمان که در این مسیر کار می‌کند «آشنائی» ندارد، اما با احتیاط افزود که «همکاری» ایران با عمان در خلیج بستگی به شرایط و اوضاع دارد. یزدی نظریه بیشتر در این مورد را رد کرد. واشنگتن از طرفی دیگر همکاری خود با سپاه پاسداران را محکم‌تر می‌کرد، در همان چند روز اوایل اکتوبر ۱۹۷۹ یزدی با دوست قدیمی خود رمزی کلارک تماس گرفت. چند روز بعد در دوازدهم اکتوبر رمزی کلارک، دادستان کل سابق آمریکا یک نامه مهم و اساسی به وزیر امور خارجه آمریکا فرستاد. این نامه در مورد تلاش‌های مداوم دیوید راکفلر و دکتر هنری کسینجر جهت اجازه گرفتن برای ورود شاه به ایالات متحده آمریکا برای معالجه پزشکی بود. کلارک به یزدی پیشنهاد کرد: «بسیار حیاتی و مهم است، نشان داده شود که رژیم دیکتاتوری و مستبد شاه نمی‌تواند فرار کرده و در رفاه زندگی کند، در حالی که ملت دائماً در فلاکت و فقر زندگی کند. من دولت جدید ایران را تشویق می‌کنم که برای جنایت و خطاهائی که شاه در طول حکومتش انجام داده درخواست خسارت شود و اموالی که شاه و اقوام و بستگانش به طور غیر قانونی از ملت ایران به سرقت برده‌اند، به مردم ایران بازگردانده شوند.»

نامه در مورد شاه و ادعای خسارت تا بعد از اشغال سفارت آمریکا در چهارم نومبر ۱۹۷۹ به مطبوعات نرسید، این خود دلیل بر آن بود که رابط مخصوص کلارک، دولت ایران را ترغیب کرده که سفارت را اشغال کرده و درخواست

تحويل شاه را به ايران بنمايد. دو روز بعد از نامه كلارك به يزدي در چهاردهم اكتوبر، يزدي نيويورک را به سوي پاریس ترک کرد تا در آنجا کارزار بين المللی گسترده‌ای به وسيله سفراء و مأمورین اطلاعاتی ايران جهت درخواست بازگرداندن شاه به ايران را آماده و تحریک کند. تقریباً یک هفته بعد وزارت امور خارجه امریکا اعلام کرد که به شاه مخلوع اجازه خواهد داد که برای معالجات پزشکی به نيويورک وارد شود.

وزارت خارجه امریکا این تصمیم را فقط در اثر فشار زیاد از طرف کسینجر، و خانواده راکفلر و وابستگان ذی نفع اتخاذ کرده است و به شاه خلاف راهنمایی‌های رسمی «سی.آی.ا» و سفارت امریکا در تهران و منابع دیگر، اجازه ورود به نيويورک داده شده. در حالی که پیشنهاد شده بود که ورود شاه به نيويورک با عکس‌العمل شدید در ايران، و حتی احتمال گروگان‌گیری امریکایی‌ها همراه خواهد بود.

مقامات رسمی وزارت امور خارجه تلگراف‌هایی را که توسط جورج هانسن نماینده جمهوری خواهان از ایداهو در فاصله بین اگست ۱۹۷۹ تا اکتوبر ۱۹۷۹ به آنها شده بود، آشکار ساختند. در این تلگراف‌ها مرتباً یادآوری شده بود که در صورت اجازه ورود شاه به امریکا احتمال حمله ایرانیان به سفارت وجود دارد.

در هجدهم نومبر ۱۹۷۹ گزارشی در نيويورک تایمز به این مضمون به چاپ رسید که: «خلاف این واقعیت که آقای کارتر و مشاوران عالی برنامه‌ریزی او از ماه‌ها پیش می‌دانستند که اجازه ورود شاه به امریکا، جان امریکائیان را در سفارت در تهران به خطر خواهد انداخت، این تصمیم گرفته شد. در این گزارش آمده است که کارتر از یکی از مشاوران خود در ملاقاتی پرسید و وقتی که ایرانیان افراد ما را در تهران گروگان گرفتند، در آنوقت شما به من چه پیشنهادی خواهید داد؟»

نيويورک تایمز سپس ادامه می‌دهد: «به دولت کارتر مرتباً به وسيله سی.آی.ا گوشزد شد که حضور شاه در امریکا این بهانه را به دست رژیم خمینی می‌دهد که مردم را علیه امریکا تحریک کنند و ممکن است به سفارت حمله کنند، مانند همان روزی که سفارت در چهاردهم فبروری ۱۹۷۹ اشغال شد.»

بعد از ورود شاه به نيويورک در بیست و دوم اکتوبر ۱۹۷۹، فوراً دولت ايران شروع به تهدیدهای شدید علیه دولت کارتر کرد که با تظاهرات کارگران شرکت نفت شروع شد و به دنبال آن با سخنرانی طولانی آیت‌الله خمینی در بیست و نهم اکتوبر به اوج خود رسید. خمینی اعلام کرد که ايران باید «درها را بروی غرب ببندد» و با لحن خشم آلود گفت: «این نخبگان عاشق امریکا باید از کشور بیرون رانده شوند» بالاخره در اول نومبر ۱۹۷۹ خطاب به دانشجویان و دانش‌آموزان ايران گفت که «با تمام قدرت حملات خود را علیه ایالات متحده امریکا و اسرائیل گسترش داده، تا شاید امریکا را مجبور به بازپس دادن شاه مخلوع و ستمگر کنید.» با تمام این انباشته شواهد، هیچ‌گونه احتیاط ضروری خارق‌العاده برای محافظت سفارت به عمل نیامد و دانشجویان مهاجم ایرانی، سفارت را در چهارم نومبر ۱۹۷۹ تصرف کردند. سه روز بعد، زببگنیو برژینسکی در الجزیره با وزیر امور خارجه ايران ابراهیم يزدي یک ملاقات تعجب‌آور داشت. بر طبق منابع اطلاعاتی در این آخرین ملاقات رو در رو بود که جزئیات مربوط به اشغال سفارت مورد مذاکره قرار گرفت. با برگشتن به ايران، يزدي مستقیماً با بروس لینگن مسؤل سفارت امریکا وارد جلسه شد. در ضمن ساعات اولیه اشغال سفارت، يزدي و لینگن در دفتر وزارت امور خارجه ايران با هم جلسه و مذاکره داشتند. در اینجا که بروس لینگن به ظاهر گروگان است، در داخل دفاتر وزارت امور خارجه يزدي هنوز دسترسی کامل به ماشین تلکس و سایر امکانات مخابرات دارد. بر طبق گزارشات، لینگن از زمانی که سفیر امریکا در مالتا بود، یکی از همکاران نزدیک گروه اخوان المسلمین لیبیا بود.

در روزهای بعد دولت کارتر، رمزی کلارک را به عنوان نماینده رسمی کاخ سفید در ایران معرفی کرد، رمزی کلارک کسی است که چند ماه قبل در تهران زیر شعار «مرگ بر امریکا» با تظاهر کنندگان ایرانی حرکت می‌کرد. با شروع گروگان‌گیری، دولت کارتر، همانطور که از قبل برنامه‌ریزی شده بود، سناریوی اداره بحران جهانی را به حرکت درآورد.

در اول، رئیس جمهور کارتر بلوکه کردن تمامی دارائی‌های ایران در امریکا و بانک‌های امریکا، من جمله شعبه‌های آنها در کشورهای خارجی را اعلام کرد. فوراً بازارهای جهانی مالی در ترس و وحشت فرو رفتند و کشورهای و شرکت‌های بزرگ به خصوص بانک مرکزی سازمان اوپک که دالر زیادی در دسترس داشتند از پس‌انداز آن عقب‌نشینی کردند. دولت کارتر از قانون قدرت فوری اقتصاد بین‌المللی استفاده کرد. بعداً معلوم شد که این تصمیم دو هفته قبل از اشغال سفارت گرفته شده. راندی کاو از اداره مدیریت ضروریات فوری فدرال که دیپارتمان خزانه‌داری امریکا بود به آگرتیو انتلیجنس ریویو گفت که اداره مدیریت ضروریات فدرال، کلیه برنامه‌ریزی را نظارت می‌کند.

ما در اداره مدیریت ضروریات فدرال نقشه محاصره کردن اموال ایران را از دو هفته پیش از این در برنامه داشته‌ایم، و من تمامی این دو هفته را پشت تلیفون بوده‌ام و سعی کرده‌ام که این شایعه را که «اینکار را خواهیم کرد» خنثی کنم. واقعیت نشان می‌دهد که سران مالی انگلیس-امریکائی از شروع بحران ایران-امریکا در ماه نومبر باخبر بوده و راهکارهایی برای محافظت خود در نظر گرفته بودند. یکی از این بانکداران دیوید راکفر بود که اصرار داشت که شاه که علت اصلی وقوع این بحران در وهله اول به شمار می‌رفت به ایالات متحده امریکا بیاید. (مدتی بعد، دکترهای مکزیکی که در مکزیک شاه را مداوا می‌کردند با عصبانیت آشکار ساختند که هیچ دلیل پزشکی وجود نداشت که شاه بدون مسافرت به امریکا نتواند به مداوای لازم در مکزیک ادامه دهد.)

بلوکه کردن شش میلیارد دالر یا بیشتر از دارائی‌های ایران در تضعیف ارزش دالر تأثیرگذار بوده و در نتیجه اعتماد نسبت به دالر را در ذخیره‌های مالی بین‌المللی پائین آورد. بازار خرید دالر در اروپا فلج شد و بیشتر وام‌های بین‌المللی تا زمانی که اوضاع پیچیده قانونی روشن شود، متوقف گردید. تصمیم اداره خزانه‌داری امریکا و کارتر از بعضی جهات غیرقانونی بود زیرا شامل شعبات بانک‌های امریکائی در کشورهای دیگر می‌شد که بر طبق قوانین عادی بین‌المللی آن شعبات باید از قوانین کشور مهمان تبعیت کنند.

ادامه دارد